

آر.جی.شهید عبدالرضا موسوی، آذری‌نادر، برادر کورش‌نیا



گفت‌وگوی «جوان» با هم‌رزم‌سردار شهید دکتر عبدالرضا موسوی به مناسبت سالگرد شهادتش در ۱۷ اردیبهشت ۱۳۶۱

موسوی با شهادت آرام گرفت

■ **علیرضا محمدی**

سردار شهید دکتر عبدالرضا موسوی جانشین سپاه خرمشهر و دست راست شهیدجهان آرا در فعالیت‌های انقلابی بود. از زمانی که در خرمشهر کمیته تشکیل شد، این دوا هم آثار ا اداره می‌کردند و همکاری و همراهی‌شان در سپاه خرمشهر نیز ادامه یافت. شهیدموسوی دانشجوی رشته پزشکی بود و چیزی تا اتمام تحصیلاتش نمانده بود. اما با ورود به فعالیت‌های انقلابی و سپس دفاع مقدس، فرصتی برای اخذ مدرک نیافت و میادین نبرد را مقدم بر تحصیل دانست. او به جهت روحیه جهادی اش، همواره در بخش‌های عملیاتی مسئولیت می‌پذیرفت و در کف میدان مبارزه حضور داشت. در گفت‌وگویی که با حسن آذری‌نیا از هم‌زمانش داشتیم، سعی کردیم‌ گذری به فعالیت‌های جهادی موسوی داشته باشیم. این شهیدبزرگوار در ۱۷ اردیبهشت‌سال ۱۳۶۱ در جریان عملیات‌الی‌بیت‌المقدس با همان آزادسازی خرمشهر به شهادت رسید. به مناسبت سالگرد شهادتش، گفت‌وگوی ما با هم‌رزم شهیدار پیش‌رو داریم.

از چه زمانی با شهید موسوی آشنا شدید؟

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی (مثل بسیاری از شهرهای دیگر) اولین نهاد انقلابی که در خرمشهر تشکیل شد، کمیته فرهنگی - نظامی خرمشهر بود. من در همین کمیته با شهید دکتر عبدالرضا موسوی آشنا شدم. ایشان مسئولیت امور عملیاتی - نظامی کمیته را بر عهده داشتند و مسئولی مثل رویارویی با گروهک‌ها و ضدانقلاب را دنبال می‌کردند. شهید جهان آرا مسئول کمیته بود و شهید موسوی جانشین و هم‌زمان معاون عملیات بود. بعدها که سپاه خرمشهر تشکیل شد، شهید جهان آرا فرمانده سپاه شهر شد و شهید موسوی هم جانشین و در عین حال مسئول عملیات سپاه خرمشهر بود.

گویا این دو شهید بزرگوار همیشه با هم بودند؟
تقریباً از دوران فعالیت‌های انقلابی با هم بودند. منتها شهید جهان آرا عضو گروه منصورون بود که در آن گروه چهره‌هایی مثل سردار محسن رضایی، سردار شهیددقایقی و... هم حضور داشتند. بعد از انقلاب معمولاً معورتی نهادهای انقلابی که در شهر تشکیل می‌شد با شهید جهان آرا بود و شهید موسوی هم به عنوان جانشین ایشان فعالیت می‌کرد.

از شهید موسوی به عنوان دکتر ی یاد کردید، ایشان در چه رشته‌ای تحصیل می‌کردند؟

شهید موسوی دانشجوی ترم آخر رشته پزشکی در دانشگاه علوم پزشکی اهواز بود. منتها بعد از پیروزی انقلاب و سپس درگیری با ضد انقلاب، شروع جنگ و مسائلی که پشت سرهم پیش آمد، باعث شد که ایشان

فرصت نکند درسیش را به اتمام برساند. اگر ترم آخر را می‌خواند، مدرک پزشکی اش را می‌گرفت. لذا از ایشان به عنوان دکتر یاد می‌شود.

زمان آشنایی تان با شهید، ایشان چه فعالیت‌هایی داشتند؟

اوایل پیروزی انقلاب، خلق عرب بسیاری در خرمشهر فعال بودند. تمایلات جدایی طلبانه داشتند و حتی کار به درگیری‌های نظامی هم کشیده شد. شهید موسوی بسیار روی این گروه شناخت داشت. اغلب گزارش‌هایی که از خلق عرب به دست مسئولان می‌رسید، توسط شهیدموسوی تهیه می‌شد. اگر یادتان باشد، سپاه یک نشریه‌ای به نام پیام انقلاب داشت که در مرکز منتشر می‌شد. می‌توانم بگویم تمام مقالاتی که در این نشریه در خصوص خلق عرب انتشار می‌یافت توسط شهیدموسوی تهیه می‌شد. غیر از خلق عرب، شهیدموسوی با دیگر گروهک‌های ضد انقلاب هم درگیربود و به عنوان معاون عملیات چه در کمیته، چه در سپاه، با این گروهک‌ها مقابله می‌کرد.

خود شما هم در عملیات بودید؟

من مسئول یکی از گشت‌های سپاه خرمشهر بودم. آن زمان در خرمشهر یک‌سری گشت‌هایی داشتیم که به صورت آکیپ می‌رفتیم و امنیت را در سطح شهر تأمین می‌کردیم. یک روز شهید موسوی به من اطلاع داد که اعضای سازمان منافقین (مجاهدین خلق) رویروی سینما در کنار شط (کارون) دردرس درست کرده‌اند. آنجا مقر منافقین بود و فعالیت سیاسی می‌کردند. نفس فعالیت

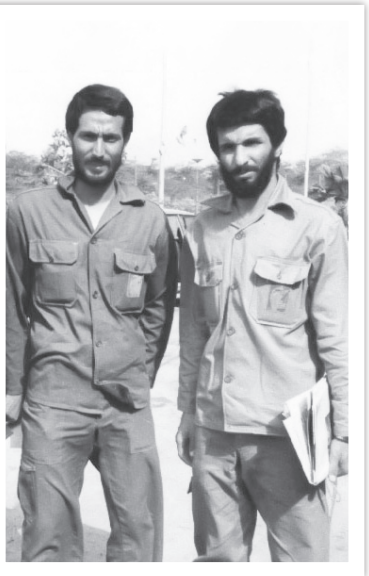
اما این مسائل اصلاً به چشمش نمی‌آمد. بسیار خاکی و متواضع بود. اصلاً دنبال سمت، جایگاه و این چیزها نبود. قبل از عملیات الی بیت‌المقدس که قرار شد تیپ ۲۲ بدر تشکیل شود، فرمانده سپاه از شهید موسوی خواست که مقدمات این کار را فراهم آورد. وقتی تیپ تشکیل شد، شهید موسوی فرماندهی آن را نپذیرفت و به معاونت عملیات بسنده کرد. برادر عبدالله نوزانی فرمانده تیپ شد و موسوی ترجیح داد که مثل قبل در کارهای عملیاتی باشد. درحالی‌که می‌توانست فرمانده تیپ باشد.

قبل از اینکه به مقطع بعد از سقوط خرمشهر بپردازیم، شهیدموسوی در زمان مقاومت ۳۴روزه خرمشهر چه فعالیت‌هایی داشتند؟

یک نکته‌ای را عرض کنم که همیشه گفته می‌شود مقاومت خرمشهر ۳۴ یا ۳۵ روز است. این مسئله برمی‌گردد به زمان شروع رسمی جنگ که ۳۱ شهریورماه ۵۹ ق چهارم ایان ماه که قسمت شمالی خرمشهر سقوط کرد. در حالی‌که ما به دلیل قرارداشتن در مجاورت مرز، از حدود ۱۰۰ روز قبلمش هم درگیری داشتیم. لذا من همیشه می‌گویم که مقاومت خرمشهر نه ۳۴ یا ۳۵ روز بلکه ۱۳۸ روز است. یعنی از زمان تعرضات مرزی بعنی‌ها، ما درگیری داشتیم تا اینکه جنگ رسماً شروع شد و سپس قسمت شمالی شهر سقوط کرد. اما در مورد فعالیت‌های شهید موسوی در این دوران عرض کنم که ایشان به عنوان مسئول عملیات سپاه خرمشهر، بچه‌های سپاه را در پاسگاه‌های مؤمنی، حدود و خین ساماندهی کرده بود. شهید محمدتقی محسنی‌فر مسئول محور مستقر در منطقه بود و بنده و تعداد دیگری از نیروها هم در این پاسگاه‌هایی که عرض کردم حضور داشتیم. خود شهیدموسوی مرتب به پاسگاه‌ها سر می‌زد و اوضاع را رصد می‌کرد. شهیدان محسنی‌فر و دشتی نژاد گزارش‌هایی را تهیه می‌کردند و به شهیدموسوی می‌دادند. خود این شهید بزرگوار هم روی گزارش‌ها کار می‌کرد و همراه تجربه و تحلیل شرایط مرز و نوع خطر دشمن و... به مقامات بالاتر می‌داد. هر چند متأسفانه به این گزارش‌ها توجه نشد (که موضوع آن بحث دیگری می‌طلبد) اما شهیدموسوی کارش را بسیار دقیق انجام می‌داد و سعی می‌کرد با همان تعداد نیرو و امکانات محدودی که دارد، مرزها را تأمین کند.

روز ۳۱ شهر یورماه جنگ رسماً آغاز شد، شما آن روز کجا بودید و چه خاطراتی از شهید موسوی دارید؟

دقیقاً روز شروع جنگ، من با یک وانت شورت تعدادی از بچه‌ها را که شهیدموسوی هم همراه‌شان بود به خط مقدم می‌بردم. آن روز شهیدان حیدر حیدری و رحمان اقبال پور در کابین جلو کنار خودم نشسته بودند. ۱۷.۱۶ نفر هم عقب بودند که شهید موسوی هم جزو آنها بود. همینطور که با سرعت بالای ۱۱۰ کیلومتر می‌راندم، در منطقه بل عرایض بودیم که تصمیم گرفتیم از کامیون جلویی سبقت بگیریم. از روبرو یک کامیون دیگر می‌آمد و نگواز پشت این کامیون، هم‌زمان یک وانت می‌خواست سبقت بگیرد. کم مانده بود شاخ به شاخ بشویم که من زیرگیلی رفتم و هر طور شده از تصادف جلوگیری کردم. اما با تکان‌هایی که بهمیبایل ما خورده بود، شهیدموسوی از قسمت باربند وانت به بیرون پرت شد و کنار جاده افتاد. تا خواستیم ماشین را کنترل کنیم و بایستیم، حدود ۱۰۰ متر از او فاصله گرفتیم.



به ترتیب شهید جهان آرا و شهید موسوی

خلاصه نگه داشتیم و در همین زمان یکی از بچه‌ها به شدت اعتراض کرد که این چه طرز رانندگی است. همینطور که بحث می‌کردیم، شهیدموسوی خودش را به من رساند. مشخص بود که کم‌رش آسیب دیده‌است، اما اصلاً به روی خودش نیاورد و خیلی خونسرد به آن برادری که اعتراض می‌کرد گفت: در شرایط جنگی و سرعتی که ما داشتیم، آذری‌نیا خوب توانست ماشین را کنترل کند. وگرنه تصادف می‌کردیم. اگر اینطور مانسور نمی‌داد که به وانت رویروی می‌خوردیم. این طرز برخورد شهیدموسوی بود در حالی که او از ماشین پرتاب شده بود و امکان داشت که آسیب جدی ببیند، ولی اصلاً به روی من نیاورد و هیچ حرف درشتی نزد. بر عکس از من دفاع هم کرد. من تا پایان عمر ایشان شاهد بودم که از ناحیه کم‌رش احساس درد و ناراحتی می‌کرد. گویی از همان حادثه تصادف این مشکل برایش پیش آمده بود. ولسی هیچ وقت حرفی به من نزد و به رویم نیاورد.

بعد از سقوط خرمشهر، شهیدموسوی چه سمتی داشتند؟

ایشان همچنان جانشین سپاه خرمشهر بود. در عین حال مسئولیت بسیج خرمشهر را هم به عهده او گذاشته بودند. من جانشینش در بسیج بودم و امور پرسنلی و اعزام نیرو هم بر عهده منن بود. در آن یک سال و چند ماهی که به شهادت موسوی در عملیات الی بیت‌المقدس باقی مانده بود، ایشان در عملیات ثامن‌الائمه(ع) و همینطور عملیات طریق‌المقدس شرکت کرد. اما بعد یک مدتی از سپاه رفت چون می‌خواستند ایشان را به عنوان سفیر ایران در سوریه معرفی کنند. حتی حکمش هم خورده بود. منتها وقتی قضیه انجام عملیات فتح‌المبین پیش آمد، شهیدموسوی دوباره به سپاه برگشت و گفت در این عملیات شرکت می‌کنم تا بعد ببینیم چه پیش می‌آید.

اما در همان عملیات هم به شهادت رسید؟

بله، شهید موسوی در عملیات فتح خرمشهر به شهادت رسید. او زاده و بزرگ شده خرمشهر بود و برای حفظ این شهر در کنار هم‌زمانش روزها و ماه‌ها جنگیده بود. اما در آستانه فتح خرمشهر و در مرحله دوم عملیات الی‌بیت‌المقدس آسمانی شد و قسمت نبود تا آزادی این شهر را به چشمان خود ببیند. هر چند شهدا زنده هستند و شاهد ناظر تمامی امور.

ایشان در زمان شهادت چه مسئولیتی داشت؟

مسئول عملیات تیپ ۲۲ بدر بود. البته در عمل همه کاره این تیپ بود. پیش‌تر عرض کردم که خودش فرماندهی تیپ را بر عهده نگرفته و برادر عبدالله نوزانی مسئول تیپ شد. اما در عمل و در جریان عملیات الی بیت‌المقدس، شهیدموسوی تیپ را هدایت می‌کرد.

هنگام شهادت در کنار ایشان بودید؟

من شاهد شهادتش بودم، اما به لحاظ بعد مسافت، حدود ۱۵۰ یا ۲۰۰ متر با ایشان فاصله‌داشتم. روز ۱۷ اردیبهشت با برادر محمدرضا کریمی داشتیم به سمت منطقه عملیاتی می‌رفتیم که شهیدموسوی همراه فرمانده سپاه خمین از کنارمان عبور کردند. (اگر اشتباه نکنم فرمانده سپاه خمین بود) موسوی مسئول عملیات بود و با یک موتور در منطقه تردد می‌کرد. آن روز هم سوار بر موتور به سرعت آمد و از کنار ما عبور کرد تا خودش را به منطقه درگیری برساند. من آن زمان مسئول تعاون رزم تیپ ۲۲ بدر بودم. خلاصه زمانی که ایشان از کنار ما عبور کرد، شاید ۱۵۰ متر بیشتر فاصله نگرفته بود که دیدم میراژ عراقی از فاصله بسیار نزدیک آمد و بچه‌هایی ما را که جلوتر بودند به رگبار بست. این میراژ شاید در ۴۰ یا ۵۰ متری سطح زمین بود. چون می‌خواست از دست پدافند ما در امان بماند، بسیار به زمین نزدیک شده بود. از همان فاصله کم نیروهای پیاده را با تیرباراش به گوله بست. تقریباً همانجایی را زد که شهیدموسوی با موتور رفته بود. این صحنه را که دیدیم، سریع به سمت محل برخورد رفتیم. تقریباً اولین نفری بودم که خودم را به شهیدموسوی رساندم. دیدم که به شهادت رسیده و آرام خوابیده‌است. چون خودم مسئول تعاون رزم بود، دستور دادم بیکرش را منتقل کنند. سخن پایانی.

به عنوان کسی که در تعاون رزم کار می‌کردم، با بیکر شهادی بسیاری رویرو بردم. اما به جرأت می‌توانم بگویم در میان تمامی آن شهدایی که من دیدم، شهیدموسوی آزمائشی مثال‌زدنی داشت. او همیشه در جوش‌و‌خروش بود و لحظه‌ای آرام و قرار نداشت. اما وقتی آرامشش را بعد از شهادت دیدیم، اینطور برایم تداعی شد که موسوی با شهادت آرام گرفت.

در بیان

من در تعاون کار می‌کردم. به جرأت می‌توانم بگویم در میان تمامی آن شهدایی که دیدم، شهیدموسوی آرامش‌سی مثال‌زدنی داشت. او همیشه در جوش‌و‌خروش بود و لحظه‌ای آرام و قرار نداشت. اما وقتی آرامشش را بعد از شهادت دیدم، اینطور برایم تداعی شد که موسوی با شهادت آرام گرفت

یکی از بچه‌ها به شدت اعتراض می‌کرد که این چه طرز رانندگی است. شهیدموسوی خودش را به من رساند. مشخص بود که کم‌رش آسیب دیده‌است، اما اصلاً به روی خودش نیاورد و خیلی خونسرد گفت: در شرایط جنگی و سرعتی که ما داشتیم، آذری‌نیا خوب توانست ماشین را کنترل کند

یکی از بچه‌ها به شدت اعتراض می‌کرد که این چه طرز رانندگی است. شهیدموسوی خودش را به من رساند. مشخص بود که کم‌رش آسیب دیده‌است، اما اصلاً به روی خودش نیاورد و خیلی خونسرد گفت: در شرایط جنگی و سرعتی که ما داشتیم، آذری‌نیا خوب توانست ماشین را کنترل کند



آذری‌نیا، شهید جهان آرا و شهید موسوی در زمانه فتح‌المبین

شما هم در عملیات بودید؟
من مسئول یکی از گشت‌های سپاه خرمشهر بودم. آن زمان در خرمشهر یک‌سری گشت‌هایی داشتیم که به صورت آکیپ می‌رفتیم و امنیت را در سطح شهر تأمین می‌کردیم. یک روز شهید موسوی به من اطلاع داد که اعضای سازمان منافقین (مجاهدین خلق) رویروی سینما در کنار شط (کارون) دردرس درست کرده‌اند. آنجا مقر منافقین بود و فعالیت سیاسی می‌کردند. نفس فعالیت

طراح:علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۰۲۰

	۹		۲		
		۴	۱		۶
		۶	۵	۳	
	۸		۲		۱
	۵		۳		۹
			۸		
	۴		۱		۶
			۳	۶	۷
					۴

جدول سودوکو

ارقام تا۹ناظری قرار دهید‌که

در هر ردیف،ستون و مربع‌های

کوچک‌سه‌درسه‌فقط یک‌بار

به‌کارروند.

جدول کلمات متقاطع

➡پاسخ جدول شماره ۷۰۱۹

د	ا	و	ه	ز	ب	ا	ص	ی	۷	۱
ب	۷	۸	ا	د	ص	و	ب	د	ب	ا
ا	ب	ص	ا	و	ا	ی	ه	۷	ا	د
ص	و	د	ا	۷	۷	ا	ا	ا	ا	ب
ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا
ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا
ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا
ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا
ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا
ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا

۱	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	ع	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۲	ع	ل	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۳	ع	ل	و	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۴	ع	ل	و	د	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۵	ع	ل	و	د	ب	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۶	ع	ل	و	د	ب	ر	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۷	ع	ل	و	د	ب	ر	ز	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۸	ع	ل	و	د	ب	ر	ز	ا	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۹	ع	ل	و	د	ب	ر	ز	ا	ن	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱۰	ع	ل	و	د	ب	ر	ز	ا	ن	ی	۱	۱	۱	۱	۱
۱۱	ع	ل	و	د	ب	ر	ز	ا	ن	ی	ا	۱	۱	۱	۱
۱۲	ع	ل	و	د	ب	ر	ز	ا	ن	ی	ا	ه	۱	۱	۱
۱۳	ع	ل	و	د	ب	ر	ز	ا	ن	ی	ا	ه	ا	۱	۱
۱۴	ع	ل	و	د	ب	ر	ز	ا	ن	ی	ا	ه	ا	ا	۱
۱۵	ع	ل	و	د	ب	ر	ز	ا	ن	ی	ا	ه	ا	ا	ا

از بالا به پایین

۱ - از انقلاب امام موسسی کاظم‌علیه‌السلام - دیرنشین ■ ۲ - نام قدیم تایلد - پوستر پیرا - جامه آخوند ■ ۳- سوغات‌گجرات - مرکز هر یک از دو محور زمین را گویند - قهوه‌ای مایل به زرد - خدای زمین‌ها ■ ۴-افزودن انگلیسی - کسی که هیچ‌مذهبی ندارد - آخرین حالت در نزد زاهدان ■ ۵- دیواز بلند -ایمن - دریاچه‌های مرزی آمریکا و کانادا ■ ۶- دزد - حیوان کوچکی است شبیه سمور - زدن نازقیق ■ ۷- مایلیخولیا - کیبوتر سیاه و دور پرواز - نیستی ■ ۸- منم توخالی - از فرزندان نوح - تاکنون - پوستر قیمتی ■ ۹- زگیل - راه فرار - پیامبری در شکم ماهی ■ ۱۰- گلی - زینتی به رنگ‌های زرد، قرمز و نارنجی - حمیت- ناموس پرستی - شراب ■ ۱۱- بیگانه - پایتخت هزار کیلویی - گریبان ■ ۱۲ - سرا را به تنه وصل می‌کند - کوه‌های بلند - مادر لر ■ ۱۳ - ترک خفیف استخوان - عصر و زمانه - نردبلی - شهری قلمون ■ ۱۴ - چسبناک - خدای هندوها - روشن و نورانی ■ ۱۵- صمغ معطر - عنوان محل کار حاکم در قدیم